



آسیب‌شناسی
یک مدعا

حافظه

را دست کم نگیریم

جعفر ربانی

تصویر گر: میثم موسوی

بینه‌ای نمی‌آورند. ولی این حرف آنقدر تکرار شده که به صورت یک کلیشه در نقد آموزش و پرورش درآمد است. این سخن چه درست باشد و چه نباشد، به اصطلاح تالی فاسدهایی دارد که در این نوشتار بدان‌ها خواهیم پرداخت.

در این تردید نیست که تا همین گذشته نزدیک آموزش‌های ما، چه در مکتب‌ها و مدرسه‌های قدیم و چه در مدارس نوین

بیش از دو دهه است سخنی بر زبان منتقدان آموزش و پرورش کشور می‌رود با این مضمون که «در مدرسه‌ها چیزی جز مشت‌محفوظات به دانش‌آموزان یاد نمی‌دهند و کله‌های آن‌ها را فقط با اطلاعات پر می‌کنند.» این سخن از عارف و عامی به یکسان شنیده می‌شود و تا آنجا که نگارنده دقیق شده، منتقدان عموماً هیچ شرح و توضیحی هم بر گفته خود نمی‌افزایند و شاهد و

نیروی حافظه را
نمی‌توان تکیه‌گاه
آموزش همه رشته‌ها
قرار داد اما نیرویی را
که دیر زمانی اساس
آموزش بوده است نیز
نمی‌توان یکسره
فرو گذاشت

و حتی دانشگاه‌ها، حافظه‌محور بوده‌اند و اصولاً یکی از فضایل اشخاص را در هر چه بیشتر از حفظ داشتن معلومات، به‌ویژه معلومات ادبی، می‌دانسته‌اند. در مکتب‌ها و مدرسه‌های قدیم گفته می‌شد که «الدرس حرف و التکرار الف» یعنی درس یک بار و تکرار آن

هزار بار. حاکی از اینکه درس را باید آن‌قدر خواند و خواند تا در خاطر بماند. این جمله از هر کس بوده باشد، شاهی بر ماهیت حافظه‌محور شیوه‌های آموزشی قدیم ماست. البته دلیل آن وضعیت این بود که در شیوه‌های آموزشی قدیم، چون درس‌ها و علوم غالباً نظری و کلام‌محور بودند نه عملی و کاربردی، در مدرسه‌ها و مکتب‌ها، تکرار کردن مطلب و حفظ کردن آن‌ها بدیهی‌ترین و بهترین روش برای یادگیری بود. در سطح جامعه هم عامه غالباً بی‌سواد راهی نداشتند جز اینکه دانش خود را در مجالس عمومی و از طریق شفاهی، از زبان واعظان، خطیبان، نقالان، شاعران و قصه‌گویان بگیرند و چون این مجالس فراوان و مکرر بودند، البته خود به رشد فرهنگ و اخلاق در جامعه کمک می‌رساند. با وجود این نباید از یاد برد که سخن یا اصطلاح معروف «طوطی‌وار حفظ کردن» یا «حفظ طوطی‌واری» خودش از همان جامعه قدیم حافظه‌محور برخاسته است و لذا امروز این حرف تازه نیست.

اما با تعلیم‌وتربیت نوین که دستاورد تمدن جدید بود، حافظه تا حدی به کنار رانده شد، زیرا عناصر دیگری در آموزش و یادگیری به میان آمدند که خود جای حافظه را تنگ کردند؛ عناصری مثل تعقل، تفکر، نقد، انتقاد، مشاهده، تجربه، آزمایش، استناد به منابع، استنتاج و استدلال منطقی و ریاضی، تفاوت‌های فردی، هوش، خلاقیت و ابتکار که در تعلیم‌وتربیت گذشته با این کیفیت وجود نداشتند. در عین حال، آنچه این موضوع، یعنی کنار زده شدن حفظ یا حافظه را تشدید کرد تا امروز که به اوج خود رسیده، غلبه علوم کاربردی از جمله فنی، مهندسی و پزشکی و از این قبیل، بر علوم نظری و معرفتی و انسانی، و به‌ویژه درآمدهای بیشتر دسته اول نسبت به دسته دوم بود که نیاز به توضیح ندارد.

این در حالی است که در همان علوم یا درس‌های دسته اول هم اگر دانش‌آموز یا دانشجو بتواند بسیاری از اطلاعات را فقط از طریق خواندن و تکرار کردن به خاطر بسپارد تا در هنگام عمل نسبت به آن‌ها حضور ذهن داشته باشد، حتماً در کار خود موفق‌تر خواهد بود.

به هر حال، بی‌مهری نشان دادن به حافظه و درس‌های حفظ‌کردنی در مدارس سبب شده یا سبب می‌شود درس‌هایی که اساس یادگیری آن‌ها بر حافظه است، همچون ادبیات فارسی، تاریخ، جغرافیا، زبان‌های خارجی، علوم اجتماعی و به‌طور کلی درس‌هایی که به حوزه علوم انسانی تعلق دارند، به‌طور نسبی کم‌ارزش تلقی شوند و دانش‌آموزان یا حتی معلمان و پدر و مادرها آن‌ها را غیرلازم و حتی زائد بر نیاز تلقی کنند، تا جایی که برای مثال حتی حفظ اشعار شاعران بلندپایه‌ای چون سعدی و حافظ و بسا حفظ آیات قرآن و مانند آن را هم کاری بی‌پهلو

بدانند. اینجاست که تالی فاسد، یعنی پیامد نامطلوب ناخواسته، پیش می‌آید. چگونه؟ حافظه و دقیق‌تر بگوییم، حفظ کردن، در یادگیری علوم نظری و معرفتی و انسانی، نسبت به علوم کاربردی، نقش مضاعف دارد. شما ممکن است فن رانندگی را خودبه‌خود و یا به کمک

مربی، طی چند روز یاد بگیرید و برای یک عمر رانندگی کنید، اما در حوزه دانش‌های نظری، ناچارید که بخش اعظم آن‌ها را با خواندن و شنیدن و تکرار کردن و البته حفظ کردن - و البته نه حفظ کردن طولی‌وار - در خاطر داشته باشید. به‌ویژه که این علوم در زندگی ما از ارزش معنوی و انسانی بیشتری برخوردارند. بخش عمده‌ای از محتوای آنچه، صحیح یا غلط، به درس‌های حفظی مشهور شده است، عبارت است از اطلاعاتی راجع به اشخاص و اماکن و اشیاء و لغت و شعر و نقل قول و تاریخ و سرگذشت افراد و جوامع و مفاهیم و تعاریف و ... که در واقع باید آن‌ها را جزو دانش عمومی مورد نیاز برای همه افراد جامعه تلقی کرد و سرجمع آن‌ها در یادگیری، به پیدایش فرد فرهیخته یا با فرهنگ و در نهایت به جامعه فرهیخته یا با فرهنگ می‌انجامد. فراتر از دانش عمومی، این دانش‌ها سبب می‌شود حتی نخبگان رشته‌های فنی و علمی، یعنی پزشکان و مهندسان و فناوری‌ان آینده - اگر به این دانش‌ها مجهز شوند - از توانایی کلامی، نوشتاری، سخنوری، ارتباطی و دیگر مهارت‌هایی که لازمه رشد و کمال‌اند، بیش از دیگر همگنان خود بهره‌مند شوند. در اینجا سخنی از شادروان محمد پروین گنابادی - معلم دانشمند و از نویسندگان لغت‌نامه دهخدا - می‌آوریم که نشان می‌دهد این امر مسبوق به سابقه است و ضدیت با حافظه منحصر به امروز نیست. وی در ماهنامه آموزش و پرورش - بهمن‌ماه ۱۳۵۰ - چنین نوشته است: «راست است که نیروی حافظه را نمی‌توان تکیه‌گاه آموزش همه رشته‌ها قرار داد و بسیار نابه‌جاست که از پرورش دیگر نیروهای دماغی غفلت کنیم، اما نیرویی را که دیر زمانی اساس آموزش بوده است نیز نمی‌توان یکسره فرو گذاشت و آن را عاطل و باطل کرد.» وی سپس می‌افزاید: «ناقدان [حافظه‌محوری] هیچ‌یک نگفتند که باید نیروی حافظه را یکسره فرو گذاشت. آن‌ها پیشنهاد کردند که به موازات تربیت نیروی حافظه، باید به دیگر نیروهای آفریننده دماغ انسان نیز توجه کرد و آن‌ها را پرورش داد.»

اکنون بیاییم بر سر این سخن یا ادعا که می‌گویید آموزش و پرورش فقط به بچه‌ها محفوظات یاد می‌دهد! که پیامد ناگوار آن حافظه‌ستیزی و عواقبش آن است که در سطرهای قبل اشاره شد.

نخست باید گفت، اگر در بخشی از دستگاه آموزشی ما بر حافظه - البته با هدف حرفه‌ای و سوداگرانه، و نه هدف آموزش حقیقی - تکیه و در عمل تأکید می‌شود، آن بخش عبارت است از همه آموزش‌هایی که بر محور امتحانات کنکور دانشگاه‌ها و قبل از آن آزمون‌های ورودی مدرسه‌های ویژه، به‌خصوص مدرسه‌های تیزهوشان، شکل می‌گیرد و به هر حال، کنکور تبلور آن است. منتها این شیوه چنان نهادینه و ریشه‌دار شده که

تاکنون هیچ پهلوانی نتوانسته است برای رفع آن اقدامی به عمل آورد.

و اما در پاسخ آن اتهام!

همان‌طور که شادروان پروین گنابادی گفته است، نیروی حافظه را که از دیرزمان اساس آموزش بوده است نمی‌توان فرو گذاشت. اصولاً بسیاری از درس‌ها را جز از طریق حفظ کردن نمی‌توان یاد گرفت و آن‌ها به جز درس‌های ریاضی و فیزیک و علوم - که این‌ها هم به کلی بی‌نیاز از حفظ کردن نیستند - درس‌هایی هستند چون ادبیات، تاریخ، جغرافیا و زیست‌شناسی. اما در این درس‌ها هم حفظ کردن مطالب - نه حفظ طوطی‌وار - شرط لازم است و شرط کافی نیست. به عبارت دیگر، در این درس‌ها، همه آنچه حفظ می‌شود، مقدمه و پایه‌ای است برای بحث، استدلال، گفت‌وگو، تعمیم، استنتاج و هر چیزی که موجب می‌شود دانش آموز مفاهیم تازه‌ای را یاد بگیرد. اینکه برای مثال هنرجوی دانش‌آموخته در رشته برق یا نجاری یا تراشکاری، بر کسی که همین رشته‌ها را در کارگاهی به صورت استاد شاگردی در بازار آموخته است، ترجیح دارد، جز این نیست که هنرجو دانش این رشته‌ها را از طریق ذهنی و سپس عملی فرا می‌گیرد؛ یعنی نخست اطلاعات علمی و نظری لازم را راجع به رشته کسب می‌کند و سپس آن‌ها را به کار می‌بندد.

با وجود آنچه در رد اتهام مورد نظر گفتیم، باز جای سؤال هست که چرا چنین اتهامی به آموزش و پرورش از سوی عارف و عامی، تصریحا و تلویحا، پذیرفته می‌شود؟

به نظر من باید دلیل را در روش‌ها و شیوه‌های آموزشی حاکم بر مدرسه‌ها جست‌وجو کرد که عموماً به آموزش در پایین‌ترین سطح بسنده می‌شود. که همان حفظ کردن و به خاطر سپردن (و البته پس از امتحان فراموش کردن) است. چرا چنین است و چه کسی مقصر است؟ پاسخ را باید در عوامل متعددی یافت که بعضی قابل دسترسی و اصلاح هستند و بعضی به سادگی قابل اصلاح نیستند.

اولاً با توجه به چشم‌اندازی که کنکورهای دانشگاه‌ها و رقابت‌های موجود در مدارس خاص و تیزهوشان برای مردم ترسیم می‌کنند، پدید آمدن چنین وضعیتی بدیهی است.

ثانیاً، دستگاه ستادی آموزش و پرورش - به‌ویژه برنامه‌ریزان درسی، مؤلفان، کارشناسان آموزش و همچنین دستگاه سنجش و ارزشیابی (همان امتحانات سابق) - که در واقع هر یک به نحوی سکandar کشتی یادگیری در وسعتی عظیم به پهنه چند میلیون دانش‌آموز هستند، در نظارت بر آموزش‌ها، چنانکه بایسته و شایسته است، انجام وظیفه نمی‌کنند و معلمان را بدون پشتیبانی به حال خود می‌گذارند. نتیجه اینکه اگر معلم یا معلمان هم با همان بضاعتی که از پیش داشته‌اند و به همان شیوه‌ها و روش‌های حداقلی که «خواندن و به خاطر سپردن و امتحان پس دادن» است بسنده کنند، بر آن‌ها حرجی نیست، چون کسی بیش از این از آن‌ها نخواست است!

بگذریم از آن دسته معلمان دلسوز و عاشقی که با توجه به آنچه در محیط می‌گذرد، به وظیفه انسانی خود که همانا آموزش همراه با آگاهی است، عمل می‌کنند.